
پیامبر
الگوی رستگاران
مختصری از تاریخ پیامبر اکرم

بسم الله الرحمن الرحيم

# الگوی رستگاران ( مختصری از تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله )

نویسنده:

حسین احمدی قمی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# الگوی رستگاران: مختصری از تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

## مشخصات کتاب

سرشناسه : احمدی حسین ۱۳۳۶ -

عنوان و نام پدیدآور : الگوی رستگاران: مختصری از تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله«ویژه دانش آموزان» مقطع راهنمایی و دبیرستان/ مولف حسین احمدی.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۶۴ ص.

شابک : ۴۵۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۲۷-۸ :

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه -- ادبیات نوجوانان

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق -- سرگذشتنامه

موضوع : اسلام -- تاریخ

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۲۲/۹/الف۳۴الف۷ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج] ۲۹۷/۹۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۳۹۳۹۶

ص:۱

## اشاره

## سخن ناشر

آشنایی با تاریخ صدر اسلام به ویژه دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از تولد تا بعثت، آثار با برکتی بر افکار نوجوانان داشته، سبب اصلاح ساختار فکری آن عزیزان در بدو رشد اندیشه ایشان، خواهد بود.

در این خصوص کتاب های مختلف و مناسبی تألیف گردیده، ولی برای نوجوانان که مختصر را بر مفصّل ترجیح می دهند، مجموعه حاضر جمع آوری و به زیور طبع آراسته گردید.

از همه عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام یاری می کنند؛ به ویژه تولیت محترم مسجد مقدّس جمکران حضرت آیت اللّه وافی و مجموعه مدیران و همکاران در انتشارات؛ از جمله برادران احمد سعیدی و امیرسعید سعیدی که در به ثمر رسیدن این مجموعه تلاش وافر انجام دادند، کمال تشکر را دارم، امید است در پناه حضرت مهدی «عجل اللّه تعالی فرجه الشریف» موفق و مؤید باشند.

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

## مکّه

تاریخ مکّه از زمان پیامبر خدا حضرت ابراهیم علیه السلام شروع می شود. وی به دستور خداوند، فرزند خود اسماعیل را با مادرش هاجر برای اقامت به سرزمین مکّه فرستاد. حضرت اسماعیل در آنجا با قبایلی که در آن نزدیکی ها زندگی می کردند، ازدواج کرد. حضرت ابراهیم علیه السلام به دستور خداوند، خانه کعبه را بنا کرد و با ساخت کعبه، آبادی شهر مکّه آغاز شد.

## فرهنگ عرب هنگام ظهور اسلام

اعراب زمان جاهلیت، به خصوص فرزندان عدنان، طبعاً سخی و مهمان نواز بودند، و کمتر به امانت مردم خیانت می کردند. پیمان شکنی را گناهی نابخشودنی می دانستند و در راه عقیده، بسیار فداکار بودند و کاملًا از صراحت لهجه برخوردار بودند. برای حفظ اشعار و خطبه ها، حافظه بسیار قوی داشتند و در فنّ شعر و سخنرانی، سرآمد روزگار بودند. شجاعت و دلیری آنان ضرب المثل عام بود. در اسب دوانی و تیراندازی بسیار ماهر بودند و فرار و پشت کردن به دشمن را بسیار زشت و ناپسند می شمردند. علاوه بر این، فضایل بیشتری را می توان برای ایشان شمرد.

در برابر این فضایل و خوبی ها یک سلسله اخلاق فاسد که به تدریج برای آنها به صورت اخلاق دائمی در آمده بود، جلوه می کرد و هر کمالی را که در آنها بود از بین می برد و اگر روزنه ای از غیب باز نمی شد، به طور مسلّم طومار حیات انسانی آنها در هم پیچیده می شد و در پرتگاه مخوف نیستی سرنگون می گردیدند.

از طرفی نبودن رهبری و فرهنگ صحیح و از طرف دیگر انتشار فساد و شیوع خرافات، زندگانی اعراب را به صورت یک زندگی حیوانی در آورده بود، به طوری که در صفحات تاریخ گذشته آنها می بینیم، که جنگ های پنجاه ساله و صد ساله آنها بر سر موضوعات کوچک و بی اهمیت بوده است.

امیرمؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه های خود، اوضاع عرب پیش از اسلام را چنین بیان می کند: «خداوند محمّدصلی الله علیه وآله را بیم دهنده جهانیان و امین بر کتاب خود مبعوث نمود و شما گروه عرب، در بدترین آیین و در بدترین مکان ها به سر می بردید. در میان سنگلاخ ها و مارهای کر(که از هیچ صدایی نمی رمیدند) اقامت داشتید. از آب های لجن می آشامیدید و از غذاهای خشن (مانند آرد هسته خرما و سوسمار) می خوردید و خون یکدیگر را می ریختید و از خویشاوندان دوری می کردید. بت ها در میان شما سر پا بود و از گناهان اجتناب نمی نمودید».(۱)



---

۱- ۱. نهج البلاغه خطبه ۲۶.

## موقعیت اجتماعی زن نزد اعراب

زن در میان آنان، مانند کالایی خرید و فروش می شد و از هر گونه حقوق اجتماعی و فردی، حتّی حقّ ارث هم، محروم بود. روشنفکران عرب، زن را در شمار لوازم و اثاث زندگی می شمردند و اغلب از بیم قحطی و احیاناً از ترس آلودگی، دختران خود را در روز اوّل تولّد، سر می بریدند و یا از بالای کوه بلندی به درّه عمیقی پرتاب نموده، و یا زنده به گور، و گاهی در میان آب، غرق می نمودند.

قرآن، کتاب بزرگ آسمانی ما در این باره می فرماید: «هنگامی که خبر متولّد شدن دختری، به یکی از آنها می رسید، رنگ وی سیاه می گردید و در ظاهر خشم خود را فرو می برد و بر اثر این خبر، از قوم خود متواری می گشت و نمی دانست که این مولود را با خواری نگاه دارد یا در زیر خاک پنهان سازد، به راستی که چه حکم و قضاوت زشتی داشتند!»(۱)

## میلاد پیغمبر صلی الله علیه وآله

ابرهای تیره و تار جاهلّیت، سراسر شبه جزیره عربستان را فرا گرفته بود؛ کردارهای زشت و ناروا، جنگ های خونین، گسترش فساد و فرزندکشی؛ هر گونه فضایل اخلاقی را از میان برده و جامعه اعراب را در سراشیبی خطرناکی قرار داده بود و فاصله مرگ و زندگی شان، بسیار کوتاه



---

۱- ۲. سوره نحل، آیه ۵۸.

شده بود. در چنین زمانی، ستاره صبح سعادت دمید و آن محیط تاریک، با میلاد مسعود رسول اکرم صلی الله علیه وآله روشن گشت و مقدّمات تمدّن و پیشروی و سعادت یک ملّت عقب افتاده، پی ریزی شد و طولی نکشید که شعاع این نور، سراسر جهان را روشن ساخت و اساس علم و دانش و تمدّن در تمام نقاط جهان پایه گذاری شد.

هنگام ولادت آن حضرت، ایوان کسری شکافت و چند کنگره آن فرو ریخت و آتش آتشکده فارس، خاموش گشت و دریاچه ساوه، خشک گردید. بت های بتخانه مکّه سرنگون شد و نوری از وجود آن حضرت به سوی آسمان رفت که شعاع آن، فرسنگ ها راه را روشن کرد. انوشیروان و مؤبدان، خواب وحشتناکی دیدند.

## روز ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله

اکثر تاریخ نویسان می گویند که تولّد آن حضرت، در عام الفیل و در سال ۵۷۰ میلادی بوده است. زیرا آن حضرت، به طور قطع در سال ۶۳۲ میلادی درگذشته است و سن مبارک او ۶۲ تا ۶۳ سال بوده است. یعنی آن حضرت، در هفدهم ماه ربیع الاوّل روز جمعه، پس از طلوع فجر و در سال ۵۷۰ میلادی چشم به جهان گشود. عبداللّه پدر پیامبر، پیش از تولّد آن حضرت در سفری به یثرب، بیمار شده و دنیا را وداع گفته بود. لذا عبدالمطلب که جدّ ایشان بود سرپرستی «محمّدصلی الله علیه وآله» را به عهده گرفت. بزرگان عرب را رسم بر

این بود که کودکان خود را به دایگان می سپردند تا ضمن پرورش در هوایی سالم، زبان عربی اصیل را فراگیرند. «حلیمه» دایه مهربان محمّد پنج سال از وی محافظت کرد و در تربیت و پرورش او کوشید. سپس او را به مکّه آورد و مدّتی نیز در آغوش گرم مادر بود و تحت سرپرستی جدّ بزرگوار خود عبدالمطّلب قرار گرفت. یگانه مایه تسلّی بازماندگان «عبداللّه» همان فرزندی بود که از او به یادگار مانده بود.

## سفر به «یثرب»

از روزی که آمنه شوهر جوان و ارجمند خود عبداللّه را از دست داد، همواره منتظر فرصتی بود که به «یثرب» برود و آرامگاه شوهر خود را از نزدیک زیارت کند و در ضمن، دیداری با خویشان خود داشته باشد. با خود فکر کرد که فرصت مناسبی به دست آمده است و فرزند گرامی اش رشد و نمو کامل نموده و می تواند در این راه شریک غم او گردد. آنان بار را سفر بستند و راه یثرب را پیش گرفتند. یک ماه در یثرب ماندند و به اقوام خود دیداری تازه کردند و محمّد محلّ دفن پدر خود، عبداللّه را مشاهده نمود. هنوز غم و اندوه از دست دادن پدر را فراموش نکرده بود که ناگهان حادثه تلخ دیگری پیش آمد، زیرا هنگام مراجعت به مکّه، مادر عزیز خود را - به علّت بیماری - در میان راه، در محلّی به نام «ابواء» از دست داد. این حادثه محمّدصلی الله علیه وآله را بیش از پیش در میان خویشاوندان، عزیز و گرامی گردانید

ص:۱۳

و یگـانه گلی که از این گلسـتان بـاقی مانـده بود، بیش از حـدّ مورد علاقه عبـدالمطلب قرار گرفت. از این جهت، او را از تمام فرزندان و نوه های خود بیشتر دوست می داشت و بر همه مقدّم می شمرد.

هنوز موج اندوه، در دل محمّدصـلی الله علیه وآله آرام نشده بود که برای بار سوم، با مصیبتی بزرگ مواجه گردید؛ یعنی هنوز هشت بهـار از عمر او نگذشـته بود که سـرپرست و جـدّ بزرگوار خود عبـدالمطّلب را از دست داد. مرگ وی چنـان روح او را آزرد که در روز مرگ پـدر بزرگ خود، بسـیار اشـک ریخت و هیچگـاه نتوانست او را از یاد ببرد. عبـدالمطّلب هنگام مرگ، نوه عزیزش را به ابوطالب سپرد، چرا که او و عبـداللّه از یک مادر بودند. محمّدصـلی الله علیه وآله در این دوره از عمر خویش سفر به شام، و تجارت با سرمایه و اموال خدیجه را تجربه کرد و در همین سال ها بود که به «محمّد امین» معروف گشت.

## ازدواج

در سن ۲۵ سالگی، محمّد امین تصـمیم گرفت که همسری به عنوان شـریک زندگی خود انتخاب نماید. او خدیجه را انتخاب کرد، خانم بزرگواری که قبلاً پیشـنهاد ثروتمنـدترین و متنفذترین مردان قریش درباره ازدواج با خود را ردّ کرده بود. بالأخره، دست خـدا این دو شـخص را که از نظر وضـعیت زنـدگی کاملاً متفاوت بودند، به هم نزدیک کرد. محمّد امین صـلی الله علیه وآله با عموی بزرگوار خود (ابو طالب) مشورت نمود و با موافقت او، مجلس با

شکوهی که شخصیتهای بزرگ قریش را دربرداشت، تشکیل گردید. نخست ابوطالب خطبه ای خواند که آغاز آن حمد و ثنای خداست و برادر زاده خود را چنین معرفی کرد: اگر برادر زاده من محمّد بن عبداللّه با هر مردی از قریش، موازنه و مقایسه شود، بر او برتری دارد، او اگر چه از ثروت زیادی برخوردار نیست، لکن ثروت، سایه ای است رفتنی و اصل و نسب و درستکاری چیزی است ماندنی...

چون خطبه ابوطالب مبنی بر معرفی قریش و خاندان هاشم بود، در برابر آن ورقه عموی خدیجه هم ضمن خطابه ای گفت: کسی از قریش منکر فضل شما نیست، ما از صمیم دل می خواهیم دست به دست شما داده و از شرافتمندی شما بهره مند گردیم. عقد نکاح جاری شد و مهریه، چهار صد دینار تعیین شد و بعضی گفته اند که مهریه بیست شتر بوده است. بعد از عقد، آن چنان رابطه و الفت و محبّت و معنویتی میان «محمّد و خدیجه» به وجود آمد که خدیجه تمام ثروت خود را در اختیار محمّد امین صلی الله علیه وآله گذارد و با ثروتش چنان تجارتی به وجود آورد که دامنه آن به مصر و حبشه کشیده شد و ثروتی که از آن به دست آمد در راه توحید و جهانی شدن کلمه حقّ مصرف گردید و خانه ای که اطراف آن را کرسی های عاج نشان و صدف نشان پر کرده بود و حریرهای هند و پرده های زربافت ایران آرایش داده بود، پناهگاه مسلمانان شد و همه آن ثروت عظیم در راه اسلام و مسلمین صرف گردید.

ص:۱۵

## فرزندان

وجود فرزنـد، پیونـد زنـاشویی را محکم تر می سـازد و محیـط زنـدگی را پر فروغ تر و به آن جلوه خاصّـی می بخشـد. خـانمِ خوشبختِ قریش برای او شـش فرزنـد آورد: دو پسـر (قـاسم و عبـد اللَّه که به آنها «طاهر» و «طیب» می گفتنـد) و چهار دختر بودند. ابن هشام می نویسد: بزرگ ترین دختر او، رقیه و بعد از او زینب و امّ کلثوم و سپس «فاطمه» بود. فرزندان پسر او، پیش از بعثت از دنیا رفتند. ولی دختران او، دوران نبوّت پدر را درک کردند.

امین قریش در کوه حراء

کوه حراء در شـمال «مکّه» قرار دارد، به فاصـله یـک ساعت می توان به قلّه آن صـعود کرد. این کوه از تخته سـنگهای سـیاهی تشـکیل شده است و در آن کوچک ترین آثار حیات دیده نمی شود. در نقطه شـمالی آن، غاری واقع شده که انسان می تواند پس از عبور از میان سـنگ ها به آن دست یابـد، ارتفاع غار به انـدازه قـدّ یک انسان متوسط است. قسـمتی از داخل غار با نور خورشید روشن و قسمت های دیگر آن در تاریکی دائمی فرو رفته است.

ولی همین غار تاریک وکوچک شاهـد خاطراتی از آشـنای صـمیمی خود «محمّـد امین» است که امروز هم مردم به درک آن معنویت، از فضای منوّر آن غار دیـدن کرده و با خواندن نماز و دعا به سوی او می شـتابند و با تحمّل رنج های فراوان، خود را به آستانه آن می رسانند و سرگذشت «وحی»

و قسمتی از زندگی آن رهبر بزرگ جهان بشریت را با خود نجوا می کنند. آن غار نیز با زبان حال خود می گوید: این نقطه، عبادتگاه «عزیز قریش» است و او شب ها و روزها پیش از آن که به مقام رسالت برسد، در این جا به سر می برد. حضرت محمّدصلی الله علیه وآله این نقطه دور از غوغا را به منظور عبادت و پرستش انتخاب کرده بود و تمام ماه رمضان را در این نقطه می گذراند و در غیر این ماه نیز گاهی به آن جا پناه می برد. خدیجه علیها السلام می دانست که هر وقت عزیز قریش به خانه نیاید، قطعاً در کوه «حراء» مشغول عبادت است و افرادی را که به دنبال او می فرستاد، وی را در آن نقطه در حال تفکّر و عبادت می یافتند.

## آغاز وحی

فرشته ای از طرف خدا مأمور شد آیاتی چند به عنوان طلیعه و آغاز کتاب هدایت و سعادت برای «امین قریش» بخواند تا او را به کسوت نبوّت مفتخر سازد. آن فرشته، همان جبرئیل و آن روز، همان روز «مبعث» بود و در آینده درباره تعیین این روز گفتگو خواهیم کرد.

جای شک نیست که رو به رو شدن با فرشته، آمادگی خاصّی می طلبد، تا روح انسان بزرگ و نیرومند نباشد، تاب تحمّل بار نبوّت و ملاقات فرشته وحی را نخواهد داشت. «امین قریش» این آمادگی را به وسیله عبادت های طولانی، تفکّرهای ممتد و عنایات الهی به دست آورده بود.

ص:۱۷

پس از مـدّتی، لذّت بخش ترین ساعات برای او، ساعت خلوت و عبادت در حال تنهایی بود. او به همین حال به سـر می برد تا این که در روز مخصوصـی، فرشته ای لوحی در برابر او قرار داد و به او گفت: «بخوان!» و او از آن جا که امّی و درس نخوانده بود، پاسـخ داد که من توانـایی خوانـدن نـدارم، جبرئیل او را سـخت فشـرد، سپس در خواست خوانـدن کرد و همان جواب را شنیـد، فرشـته وحی این عمل را سه بار تکرار کرد و پس از سومین بار، ناگهان در خود احساس کرد می تواند لوحی را که در دست فرشـته است، بخوانـد و این آیات را که در حقیقت دیباچه کتاب سـعادت بشـر به شـمار می رود، خوانـد: «بخوان! به نام پروردگارت که موجودات را آفرید، کسـی که انسان را از خون بسـته خلق کرد، بخوان و پروردگار تو گرامی است. آن که با قلم تعلیم داد و به آدمی آن چه را که نمی دانست، آموخت.»(۱)

جبرئیـل مأموریت خود را انجام داد و پیامبرصـلی الله علیه وآله نیز پس از نزول وحی، از کوه «حراء» پایین آمـد و به سوی خانه «خدیجه» رهسپار شد.

آیـات فوق، برنـامه اجمـالی رسول اکرم صـلی الله علیه وآله را روشن می کنـد. بر اسـاس بیشتر روایـات، امیرمؤمنـان علی علیه السـلام اوّلین مرد و حضـرت خدیجه علیها السلام اوّلین زنی بود که ایمان و وفاداری خود را نسبت به رسول خداصلی الله علیه وآله اعلام کردند.



---

۱- ۳. سوره علق، آیات ۱ تا ۵.

## دعوت عمومی

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مدّت سه سال، با تماس های خصوصی، گروهی را به آیین اسلام هدایت کرده بود، ولی سه سال بعد از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پس از دعوت کردن خویشاوندانش به توحید، به دعوت عمومی پرداخت، این بار با صدای رسا، دعوت عمومی خویش را آشکار ساخت. روزی در نزدیک خانه خدا با صدایی بلند فرمود: یا صباحاه (عرب این کلمه را به جای زنگ خطر به کار می برد و گزارش های وحشت آمیز را نوعاً با این کلمه آغاز می کرد). ندای پیامبر، توجّه همه را برانگیخت، گروهی از قبایل مختلف قریش به حضور وی شتافتند، سپس پیامبرصلی الله علیه وآله رو به جمعیت کرد و فرمود: ای مردم! هر گاه من به شما گزارش دهم که پشت این کوه (صفا) دشمنان شما موضع گرفته اند و قصد جان و مال شما را دارند، آیا مرا تصدیق می کنید؟

همگی گفتند: ما در طول زندگی از تو دروغی نشنیده ایم.

سپس گفت: ای گروه قریش! خود را از آتش نجات دهید. من برای شما در پیشگاه خدا، نمی توانم کاری انجام دهم، من شما را از عذاب دردناک می ترسانم. سپس افزود: موقعیت من، همان موقعیت دیدبانی است که دشمن را از نقطه دوری می بیند و برای نجات قوم خود، به سوی آنها شتافته و با شعار مخصوصی «یا صباحاه» آنان را از این پیشآمد با خبر می سازد.

این سخنان، رمز دعوت و اساس آیین او را می رساند. اگر چه قریش کم

و بیش از آیین او مطلّع و آگاه بودند، ولی این جملات، آن چنان ترس در دل آنان افکند که یکی از سران کفر (ابولهب) سکوت مردم را شکست و روی به آن حضرت نمود و گفت: وای بر تو! ما را برای این کار دعوت نموده ای؟ سپس جمعیت متفرّق شدند.

## آغاز اهانت و آزار قریش

روزی که پیامبرصلی الله علیه وآله دعوت خود را آشکار ساخت و سران قریش را با جمله معروف خود «به خدا اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارید که از دعوت خویش دست بردارم، از پای نخواهم نشست، تا خدا دین اسلام را رواج دهد یا جان بر سر آن بگذارم» از پذیرفته شدن هر گونه پیشنهاد مأیوس نمود، یکی از اندوهبارترین فصل های زندگی ایشان آغاز گردید، زیرا تا آن روز، «قریش» در برخوردهای خود تقریباً احترام پیامبرصلی الله علیه وآله را حفظ نموده بودند، ولی هنگامی که دیدند محمّدصلی الله علیه وآله بر عقیده خود استوار است، تصمیم گرفتند از نفوذ آیین «محمّدصلی الله علیه وآله» به هر قیمتی که باشد، جلوگیری کنند و در این راه، از هر وسیله ای استفاده نمایند. لذا انجمن «قریش» به اتفّاق آراء رأی داد که با استهزاء، آزار و اذیت و تهدید از ادامه کار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله جلوگیری نماید.

## نخستین هجرت

در پی عملی شدن تصمیمات مشرکان، کار بر مسلمانان دشوار شد. پیامبر که نمی توانست پیروان خود را در چنین وضعی مشاهده کند، به آنان پیشنهاد کرد که به حبشه پناهنده شوند، چرا که پادشاه آن سرزمین، مسیحی و خدا پرست بود. لذا جمعی از مسلمین، مخفیانه راه حبشه را در پیش گرفتند.

مشرکان پس از اطلاع ازپناهنده شدن پیروان پیامبرصلی الله علیه وآله به حبشه، عمروعاص و عبداللّه ربیعه را با هدایای فراوان نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستادند و از او خواستند که مسلمین را به مکّه برگرداند. ولی نجاشی پس از ملاقات با مسلمانان که رهبری آنها را جعفر طیار بر عهده داشت، برخلاف نظر اطرافیان خود اعلام کرد که آنها را اخراج نخواهد کرد و آنان می توانند تا هر که وقت بخواهند، در حبشه اقامت کنند.

## اعلامیه قریش

سران قریش از نفوذ و پیشرفت حیرت انگیز آیین یکتاپرستی مسلمانان سخت ناراحت و در فکر چاره و راه حلّی بودند. اسلام آوردن امثال «حمزه» و تمایل جوانان روشن دل «قریش» و آزادی عمل که در کشور «حبشه» نصیب مسلمانان شده بود، بر حیرت و سرگردانی مشرکان افزوده بود و از اینکه از نقشه های خود بهره ای نمی بردند، سخت اندوهناک بودند. پس به

فکر نقشه دیگری افتاده و خواستند به وسیله «محاصره اقتصادی» که نتیجه آن، بریدن رگ های حیاتی مسلمانان بود، از نفوذ و پخش اسلام بکاهند و پایه گذار و هواداران آیین خدا پرستی را در میان این حصار، نابود سازند. لذا سران مشرکین، عهدنامه ای به خط «منصور بن عکرمه» و امضای هیئت عالی قریش، در داخل کعبه آویزان کرده و سوگند یاد کردند ملّت قریش تا دم مرگ طبق مواد زیر رفتار کنند:

۱- هر گونه خرید و فروش با هواداران «محمّد» تحریم شود.

۲- ارتباط و معاشرت با آنان اکیداً ممنوع است.

۳- کسی حق ندارد با مسلمانان ارتباط زناشویی بر قرار کند.

۴- در تمام پیشآمدها باید از مخالفان «محمّد» طرفداری کرد.

متن پیمان با مواد فوق به امضای تمام متنفذان «قریش» رسید و با شدّت هرچه تمام تر به مورد اجرا گذارده شد. یگانه حامی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله «ابو طالب» از عموم بنی هاشم دعوتی به عمل آورد و یاری پیامبر را بر دوش آنان گذارد. تصمیم بر این شد که بستگان و هواداران پیامبرصلی الله علیه وآله از محیط مکّه بیرون رفته و در درّه ای که در میان کوه های «مکّه» قرار داشت و به «شعب ابی طالب» معروف بود، و خانه های محقّر و سایه بانهای مختصری در آنجا وجود داشت سکنی گزینند تا از محیط زندگی مشرکان دور باشند.

این محاصره، سه سال تمام طول کشید، فشار و سختگیری به حدّ عجیبی رسید، ناله دلخراش فرزندان بنی هاشم به گوش سنگدلان «مکّه»

می رسید، ولی در دل آنها تأثیر نمی کرد. جوانان و مردان با خوردن یک دانه خرما به سر می بردند و گاهی یک دانه خرما را دو نیم می کردند و در تمام این سه سال، فقط در ماه های حرام امنیت کامل در سر تا سر شبه جزیره حکمفرما بود، بنی هاشم از شعب بیرون می آمدند و به داد و ستد مختصری اشتغال می ورزیدند و سپس به داخل درّه رهسپار می شدند. پیشوای بزرگ آنها فقط در همین ماه ها امکان نشر و پخش آیین خود را داشت.

ولی ایادی و عمّال سران قریش، در همین ماه ها نیز وسیله آزار و فشار اقتصادی آنها را فراهم می کردند؛ یعنی غالباً در محلّ داد و ستدها حاضر می شدند و هنگامی که مسلمان ها می خواستند چیزی بخرند، سریع به قیمت گرانتری آن را خریداری کرده و از این راه امکان خرید را از مسلمانان سلب می نمودند.

محاصره اقتصادی قریش، با مقاومت مسلمانان، در هم شکسته شد. پیامبرصلی الله علیه وآله و مسلمانان، پس از سه سال تبعید و رنج، از «شعب ابی طالب» بیرون آمده و راه خانه های خود را در پیش گرفتند. خرید و فروش با مسلمانان آزاد گردید و می رفت که وضع مسلمانان سر و سامانی پیدا کند که ناگهان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با واقعه بسیار تلخی یعنی رحلت ابوطالب مواجه گردید. اندازه تأثیر این حادثه در آن لحظه حساس، با هیچ مقیاس و ترازویی قابل سنجش نبود؛ زیرا رشد و نمو یک ایده و فکر در سایه دو عامل است: آزادی بیان و قدرت دفاعی که از حملات ناجوانمردانه دشمن جلوگیری

کند. اتفّاقاً در لحظه ای که مسلمانان از آزادی عقیده برخوردار شدند، عامل دوّم را از دست دادند؛ یعنی یگانه حامی و مدافع اسلام، از میان آنان رخت بر بست و رخ در نقاب خاک کشید.

در آن روز، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، حامی و مدافعی را از دست داد که از سنّ هشت سالگی تا آن روز که پنجاه سال از عمر رسول خداصلی الله علیه وآله می گذشت، حفاظت و حراست او را بر عهده داشت و پروانه وار گرد شمع وجود او می گشت و تا روزی که «محمّدصلی الله علیه وآله» صاحب درآمدی شد، هزینه زندگی او را می پرداخت و او را بر خود و فرزندانش مقدّم می داشت.

## معراج

در یکی از شب ها، پیامبر بزرگ اسلام، می خواستند پس از ادای فریضه، به استراحت بپردازند، ولی ناگهان صدای آشنایی را شنید. آن صدا، صدای «جبرئیل» امین وحی بود که به او فرمود: امشب سفری در پیش است و من مأمورم که با شما همراه شوم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سفر با شکوه خود را از خانه «امّ هانی»، (خواهر امیرمؤمنان علیه السلام) آغاز کرد، و به سوی «بیت المقدّس» واقع در کشور اردن که آن را «مسجد اقصی» نیز می نامند، روانه شد و در مدّت بسیار کوتاهی در آن نقطه پایین آمد و از نقاط مختلف مسجد و «بیت اللحم» که زادگاه حضرت مسیح است و منازل انبیاء و آثار و جایگاه آنها دیدن به عمل آورد و در برخی از منازل، دو رکعت نماز گزارد.

ص:۲۴

آنگاه از همان نقطه به سوی آسمان ها پرواز نمود، ستارگان و نظام جهان بالا را مشاهده کرد و با ارواح پیامبران و فرشتگان آسمانی سخن گفت و از مراکز رحمت و عذاب (بهشت و دوزخ) بازدید نمود، درجات بهشتیان و اشباح دوزخیان را از نزدیک مشاهده فرموده و در نتیجه از رموز هستی و اسرار جهان آفرینش و وسعت عالم خلقت و آثار قدرت بی پایان خدا کاملاً آگاه گشت، سپس به سیر خود ادامه داد و به «سدره المنتهی» رسید. در این هنگام، برنامه وی پایان یافت، سپس مأمور شد از راهی که پرواز نموده بود، بازگردد. در هنگام مراجعت نیز در بیت المقدّس فرود آمد و سپس راه مکّه و وطن خود را در پیش گرفت.

در بین راه به کاروان تجارتی قریش برخورد کرد، در آن هنگام آنان شتر خود را گم کرده بودند و به دنبال آن می گشتند، از آبی که در میان ظرف آنها بود، قدری نوشیدند و باقیمانده را بر روی زمین ریختند و بنا به روایتی روپوشی روی آن گذاردند و از مرکب خود در خانه «امّ هانی» پیش از طلوع فجر پایین آمدند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای اوّلین بار راز خود را به «امّ هانی» گفت و در روز همان شب، در مجامع و محافل قریش، پرده از راز خود برداشت. قضیه شب معراج و سیر شگفت انگیز او که در فکر قریش، امری ممتنع و محال بود، در تمام مراکز دهان به دهان گشت و سران «قریش» را بیش از همه عصبانی کرد.

ص:۲۵

قریش به عادت دیرینه خود به تکذیب او برخاستند و گفتند: اکنون در مکّه کسانی هستند که «بیت المقدّس» را دیده اند، اگر راست می گویی کیفیت ساختمان آنجا را تشریح کن! پیامبر نه تنها خصوصیات ساختمان بیت المقدّس را تشریح کرد، بلکه حوادثی که در میان مکّه و بیت المقدّس رخ داده بود را نیز بازگو کرده، و فرمود: در میان راه به کاروان فلان قبیله برخورد نمودم که شتری از آنها گم شده بود و در میان اثاثیه آنها ظرفی پر از آب بود و من از آن آب نوشیدم و سپس آن را پوشانیدم و در نقطه ای به گروهی برخوردم که شتری از آنها رمیده و دست آن شکسته بود.

«قریش» گفتند: از کاروان قریش خبر ده!

فرمود: آنها را در «تنعیم» (ابتدای حرم) دیدم و شتر خاکستری رنگی در پیشاپیش آنها حرکت می کرد و کجاوه ای روی آن گذارده بودند و اکنون وارد شهر مکّه می شوند.

قریش از این خبرهای قطعی سخت عصبانی شدند و گفتند: اکنون صدق و کذب گفتار او برای ما معلوم می شود. چیزی نگذشت که طلایه دار کاروان «ابوسفیان» پدیدار شد و مسافرین، جزئیات گزارش های آن حضرت را تأیید نمودند.

### سفر به طائف

پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از رحلت ابوطالب بر اثر آشفتگی محیط «مکّه» تصمیم

گرفتند به محیط دیگری بروند. «طائف» در آن روز، مرکزیت خوبی داشت، لذا یکّه و تنها به طائف سفر کردند و با سران قبیله «ثقیف» تماس گرفته و آیین خود را به آنها عرضه داشت. حضرت پس از ورود به خاک طائف با اشراف و سران قبیله مزبور، ملاقات نمودند و آیین توحید را تشریح کرد و آنها را به نصرت و معاونت خود دعوت نمود. ولی سخنان پیامبر کوچک ترین تأثیری در آنها نکرد و گفتند: هرگاه تو برگزیده خدا باشی، ردّ گفتار تو وسیله عذاب است و اگر در این ادّعا دروغگو باشی، شایسته سخن گفتن نیستی.

رسول خداصلی الله علیه وآله از این منطق پوشالی و کودکانه آنها فهمید که مقصودشان، شانه خالی کردن است. از جای خود برخاست و از آنها خواست که سخنان وی را با افراد دیگر در میان نگذارند، زیرا ممکن بود که افراد پست و رذل قبیله «ثقیف» بهانه ای به دست آورند و از غربت و تنهایی او سوء استفاده نمایند، ولی اشراف قبیله به این تذکر احترامی نگذاردند و کودکان، ولگردان و ساده لوحان را تحریک کردند که بر ضدّ پیامبر شورش کنند، ناگهان پیامبرصلی الله علیه وآله خود را در میان انبوهی از جاهلان دید که از هر وسیله ای می خواهند بر ضدّ او استفاده کنند.

### بازگشت به مکّه

غائله تعقیب پیامبر خداصلی الله علیه وآله، با پناهنده شدن ایشان به باغ فرزندان

ص:۲۷

«ربیعه» پایان یافت، ولی او باید به مکّه باز گردد، با وجود این بازگشت وی نیز خالی از اشکال نبود، زیرا یگانه مدافع او، رخت از این جهان بر بسته است و ممکن است هنگام ورود به مکّه، از طرف بت پرستان دستگیر و خون او ریخته شود. لذا با ضمانت و کمک یکی از بزرگان مکّه به نام «مطعم بن عدی» شبانه وارد مکّه شد، «مطعم» عرض کرد: اکنون که شما در پناه ما هستید باید قریش از این موضوع با خبر شوند، و برای اعلام آن، لازم است تا مسجد الحرام همراه ما باشید. پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله رأی او را پسندید و آماده حرکت شد. مطعم دستور داد که فرزندانش مسلّح شوند و در اطراف پیامبر قرار گیرند و به مسجد وارد شوند، ورود آنان به مسجد الحرام بسیار جالب توجّه بود. ابوسفیان که مدّت ها در کمین رسول خداصلی الله علیه وآله بود، از دیدن این منظره سخت ناراحت شد ولی از تعرّض به او منصرف شد.

مطعم و فرزندان وی منتظر شدند و رسول خداصلی الله علیه وآله شروع به طواف کرد و پس از پایان طواف، راه خانه خود را پیش گرفت و رفت.

تقریباً در نخستین سال هجرت بود که «مطعم» در مکّه در گذشت و خبر مرگ او به مدینه رسید، پیامبرصلی الله علیه وآله نیکی او را یادآوری کرد. در جنگ «بدر» که قریش با دادن تلفات سنگین و اسیران زیاد، شکست خورده به سوی مکّه برمی گشتند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به یاد مطعم افتاد و فرمود: اگر «مطعم» زنده بود و از من تقاضا می کرد که همه اسیران را آزاد کنم و یا به او ببخشم، تقاضای او را ردّ نمی کردم.

## نخستین پیمان عقبه

مدّتی پس از سفر طائف، پیامبرصلی الله علیه وآله در موسم حجّ با شش نفر از قبیله خزرج که اهل یثرب بودند، ملاقات نمود و به آنها گفت: شما با یهود هم پیمان هستید؟ گفتند: بلی! فرمود: بنشینید تا با شما سخن بگویم! آنان نشستند و سخنان رسول خداصلی الله علیه وآله را شنیدند. پیامبرصلی الله علیه وآله آیاتی از قرآن را تلاوت فرمود، سخنان رسول اکرم صلی الله علیه وآله تأثیر عجیبی در آنها به وجود آورد و در همان مجلس ایمان آوردند. چیزی که به گرایش آنان به اسلام کمک کرد، این بود که از یهودیان شنیده بودند که پیامبری از نژاد عرب که مروّج آیین توحید خواهد بود و حکومت بت پرستی را منقرض خواهد ساخت، به زودی مبعوث خواهد شد. لذا با خود گفتند: قبل از آنکه یهود از ما پیشی بگیرند ما او را یاری کنیم و به این وسیله بر دشمنان پیروز شویم.

گروه مزبور رو به پیامبر کرده و گفتند: میان ما آتش جنگ همواره فروزان است، امید است که خداوند به سبب آیین پاک تو، آن را فرو نشاند، ما اکنون به «یثرب» برمی گردیم و آیین تو را عرضه می داریم. اگر همگی بر پذیرفتن آن اتّفاق نمودند، کسی برای ما گرامی تر از شما نیست. این شش نفر فعالیت پی گیری برای انتشار اسلام در یثرب را شروع کردند تا آنجا که خانه ای نبود که صحبت از پیامبر در آنجا نباشد.

تبلیغات پیگیر این شش نفر، اثر بسیار خوبی بخشید و سبب شد که گروهی از اهل یثرب به آیین توحید گرویدند و در سال دوازدهم «بعثت»

ص:۲۹

یک گروه دوازده نفری، از مدینه حرکت کردند و دور از چشم مشرکان، با رسول اکرم صلی الله علیه وآله در «عقبه» ملاقات نموده و نخستین پیمان اسلامی را به وجود آوردند. معروفترین این دوازده تن، اسعد بن زراره و عباده بن صامت بودند.

## دوّمین پیمان عقبه

پس از این رویداد، اسلام در یثرب رونق بیشتری یافت. شور و هیجان غریبی در مسلمانان «مدینه» حکمفرما شد، آنان لحظه شماری می کردند که بار دیگر موسم «حجّ» فرا رسد و ضمن برگزاری مراسم حجّ، رسول خداصلی الله علیه وآله را از نزدیک زیارت کنند و آمادگی خود را برای هر گونه خدمت ابراز داشته، دایره پیمان را از نظر کمیت و کیفیت شرایط گسترش دهند.

کاروان حجّ مدینه که بالغ بر پانصد نفر بود حرکت کرد. در میان کاروان، هفتاد و سه تن مسلمان که دو تن از آنها زن بودند، وجود داشت و بقیه آنها بی طرف یا متمایل به اسلام بودند، گروه مزبور با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مکّه ملاقات نمودند و برای انجام دادن مراسم بیعت، فرصت خواستند. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: محلّ ملاقات «منی شب سیزدهم ذی الحجّه هنگامی که دیدگان مردم به خواب رود، در پایین «عقبه» است.

به دنبال پیمان دوّم، اسلام در یثرب استقرار یافت. اصحاب پیامبر که از فشار و آزار مشرکان به ستوه آمده بودند، با اشارت رسول خداصلی الله علیه وآله به

ص:۳۰

بهانه های گوناگونی از «مکّه» بیرون رفته و راه «یثرب» را پیش گرفتند.

هنوز در آغاز مهاجرت بود که قریش به راز مسافرت آنان پی برده و از هر گونه نقل و انتقال جلوگیری کردند و تصمیم گرفتند که به هر کس دست یابند، از راه باز گردانند و شخصی که با زن و فرزند خود مهاجرت کند، هر گاه همسرش قرشی باشد، از بردن خانواده اش ممانعت کنند. ولی با وجود این از ریختن خون بیمناک بودند و حدود آزار را، از دایره حبس و شکنجه بیرون نبرده بودند.

خوشبختانه فعالیت های قریش مثمر ثمر واقع نشد و سرانجام عدّه زیادی از چنگال قریش نجات یافتند و به یثربیان پیوستند و کار به جایی رسید که از مسلمانان در مکّه، جز پیامبرصلی الله علیه وآله و علی علیه السلام و عدّه ای از مسلمانانی که بازداشت شده و یا بیمار بودند، کس دیگری در آنجا باقی نماند.

در این هنگام، گرد آمدن مسلمانان در «یثرب» قریش را بیش از پیش به وحشت انداخت، لذا برای درهم شکستن اسلام، تمام سران قبیله در«دار الندوه» جلسه کردند و برای علاج موضوع، طرح هایی پیشنهاد شد؛ ولی هیچ یک از آنها خالی از اشکال نبود. «ابو جهل» و به نقلی پیرمردی نجدی گفت: راه منحصر و خالی از اشکال این است که از تمام قبایل، افرادی انتخاب شوند و شبانه به طور دسته جمعی به خانه او حمله ببرند و او را قطعه قطعه کنند تا خون او در میان تمام قبایل پخش گردد بدیهی

است که در این صورت بنی هاشم قدرت نبرد با تمام قبایل را نخواهد داشت. این فکر به اتّفاق آرا تصویب شد و افراد تروریست انتخاب گردیدند و قرار شد که چون شب فرار رسد، آن افراد مأموریت خود را انجام دهند.

## هجرت سرنوشت ساز

فرشته وحی، پیامبر را از نقشه شوم مشرکان آگاه ساخت و او را مأمور به مهاجرت نمود. رسول خداصلی الله علیه وآله دستور داد که علی علیه السلام در بستر وی بخوابد تا مشرکان تصوّر کنند که پیامبر بیرون نرفته و در خانه است و در نتیجه تنها به فکر محاصره خانه او باشند و عبور و مرور را در کوچه ها و اطراف مکّه آزاد بگذارند.

پرده های تیره شب، یکی پس از دیگری عقب رفت، شور و شوق غریبی در مشرکان پیدا شده و تصوّر می کردند که به زودی به هدف خود خواهند رسید. در حالی که دست هایشان به قبضه شمشیر بود، با شور و شوق خاصّی وارد حجره پیامبرصلی الله علیه وآله شدند، مقارن این حال، علی علیه السلام سر از بالش برداشت و پارچه ای را که روی خود کشیده بود، کنار زد و با کمال خونسردی فرمود: چه می گویید؟ گفتند: محمّد کجاست؟ علی علیه السلام فرمود: او اکنون در خانه نیست.

مراحل ابتدایی نقشه نجات پیامبرصلی الله علیه وآله به خوبی پیش رفت. پیامبر

اکرم صلی الله علیه وآله در دل شب، به غار «ثور» پناه برد و نقشه توطئه چینان را خنثی نمود. او کوچک ترین اضطرابی را در خود احساس نمی کرد، حتّی همسفرش را در لحظات حسّاس با جمله «لا تَحْزَنْ اِنَّ اللَّهَ مَعَنا»، «غم مخور! خدا با ماست» تسلی می داد. سه شبانه روز از عنایات خداوند بزرگ بهره مند بودند. در این مدّت بنا به نقل شیخ طوسی در امالی؛ علی علیه السلام و هند بن ابی هاله (فرزند خدیجه) و بنا به نقل بسیاری از مورّخان عبداللَّه بن ابی بکر و عامر بن فهیره (چوپان گوسفندان ابو بکر)، شرفیاب حضور رسول اکرم صلی الله علیه وآله می شدند.

## خروج از غار

علی علیه السلام به دستور پیامبرصلی الله علیه وآله، سه شتر به همراه راهنمایی امین، به نام «اریقط» در شب چهارم به طرف غار فرستاد. نعره شتر به گوش رسول خداصلی الله علیه وآله رسید، پیامبر همراه با همسفر خود از غار بیرون آمده و سوار بر شتر شده، از قسمت جنوبی مکّه روی خط ساحلی با طی منازلی که تمام خصوصیات آنها در سیره ابن هشام و پاورقی تاریخ ابن اثیر قید شده است، عازم یثرب گردیدند.

پیامبر که قبل از بعثت به محمّد امین معروف بود بسیاری از مردم امانت های خود را نزد آن حضرت می سپردند، لذا علی علیه السلام پس از مهاجرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در نقطه ای از مکّه ایستاد و گفت: هر کس امانت و سپرده ای نزد محمّدصلی الله علیه وآله دارد، بیایدآن را از من بگیرد. کسانی که نزد پیامبرصلی الله علیه وآله امانتی

داشتند، با دادن نشانه و علامت، امانت های خود را پس گرفتند. آن گاه طبق سفارش پیامبرصلی الله علیه وآله زنان هاشمی، از آن جمله، دختر پیامبر فاطمه علیها السلام و مادر خود فاطمه دختر اسد و مسلمانانی را که تا آن روز موفّق به مهاجرت نشده بودند، همراه خود به «مدینه» آورد. علی علیه السلام در نیمه های شب از طریق «ذی طوی» عازم مدینه گردید.

## اوّلین مسجد در اسلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دوازدهم ربیع الاوّل وارد دهکده قبا شدند و درطی چند روز اقامت در این مکان، مسجدی را در آن جا بنا کردند که اینک مسجد قبا خوانده می شود. علی علیه السلام و همراهانش نیز در این مدّت به پیامبر پیوستند. قبیله بنی عمر و بنی عوف اصرار داشتند که در «قبا» اقامت گزینند و عرض کردند ما افراد کوشا و نیرومند و مدافعی هستیم، ولی رسول اکرم صلی الله علیه وآله نپذیرفت.

قبیله های «اوس و خزرج» از مهاجرت رسول خداصلی الله علیه وآله آگاه شدند، لباس و سلاح بر تن کرده و به استقبال او شتافتند. دور ناقه او را احاطه نموده، در مسیر راه، رؤسای طوایف زمام ناقه را گرفته، هر کدام اصرار می ورزیدند که در منقطه آنها وارد گردند، ولی پیامبرصلی الله علیه وآله فرمودند: از پیشروی مرکب جلوگیری نکنید، او در هر کجا که زانو بزند، من همان جا پیاده خواهم شد.

ناقه پیامبر در زمین وسیعی که متعلّق به دو طفل یتیم به نامهای سهل

و سهیل بود و تحت حمایت و سرپرستی«اسعد بن زراره» به سر می بردند و آنجا مرکز خشک کردن خرما و زراعت بود، زانو زد. خانه «ابو ایوب» در همان نزدیکی ها بود. مادر وی از فرصت استفاده کرده، اثاثیه پیامبر را به خانه خود برد. نزاع و پافشاری برای بردن پیامبرصلی الله علیه وآله آغاز گردید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نزاع آنها را قطع کرد و فرمود: أینَ الرَّحْل؟ لوازم سفر من کجاست؟ گفتند مادر ابو ایوب آنها را به خانه خود برده است. پیامبر فرمود: «المَرْءُ مَعَ رَحْلِهِ»، مرد به جایی می رود که اثاث سفر او در آنجاست و اسعد بن زراره ناقه رسول خداصلی الله علیه وآله را به منزل خود برد.

## مسجد، مرکز حکومت اسلامی

زمینی که شتر رسول خداصلی الله علیه وآله در آنجا زانو زد، به قیمت ده دینار برای ساختمان مسجد خریداری گردید. تمام مسلمانان در ساختن و فراهم کردن وسایل ساختمانی شرکت کردند، حتّی رسول خداصلی الله علیه وآله نیز مانند سایر مسلمانان از اطراف سنگ می آورد. «اسید بن حضیر» جلو رفت و عرض کرد: یا رسول اللّٰه! اجازه دهید، من ببرم. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: برو سنگ دیگری بیاور. ایشان به این طریق، گوشه ای از برنامه عالی خود را نشان دادند که من مرد کردارم نه گفتار.

ص:۳۵

## کعبه، قبله مسلمین

هنوز چند ماه از هجرت پیامبر اسلام به مدینه نگذشته بود که بهانه جویی ها از طرف یهودیان آغاز شد: «محمّد مدّعی است که آیین او، شریعت های گذشته را نسخ کرده است؛ در حالی که او هنوز قبله مستقلّی ندارد و به قبله یهود نماز می گزارد.»

شنیدن این خبر، بر پیامبرصلی الله علیه وآله گران آمد و در انتظار دستوری در این زمینه بود. درست در هفدهمین ماه هجرت دستور مؤکّد آمد که قبله مسلمانان از این به بعد کعبه است و در اوقات نماز، باید متوجّه مسجد الحرام گردند.

امین وحی در حالی که پیامبر دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بود، فرود آمد و پیامبرصلی الله علیه وآله را مأمور کرد که به سوی مسجد الحرام متوجّه گردد و طبق برخی از روایات دست پیامبر را گرفته، متوجّه مسجد الحرام نمود، زنان و مردانی که در مسجد بودند، از او پیروی کرده و از آن روز، کعبه، قبله مستقلّ مسلمانان اعلام گردید.

در نیمه جمادی الاوّل سال دوّم هجرت، گزارشی به مدینه رسید که کاروان قریش به سرپرستی «ابوسفیان» از مکّه به سوی شام می رود. پیامبرصلی الله علیه وآله برای تعقیب کاروان تا ذات العشیره رفتند و تا اوایل ماه دیگر، در همان نقطه توقف کردند، ولی به کاروان دسترسی پیدا نکردند. هنگام بازگشت کاروان، تقریباً معین بود، زیرا کاروان قریش اوایل پاییز از شام به مکّه باز می گشت.

ص:۳۶

در این حال گزارش رسید که مردم مکّه برای حفاظت کاروان از مکّه بیرون آمده و در همین حوالی تمرکز یافته اند. با وجود اینکه لشکر اسلام آمادگی رویارویی با یک سپاه مجهز را نداشت، پیامبر صلاح را در آن دید که عقب نشینی نکنند. فرمانده سپاه اسلام، شورای جنگی تشکیل داد. و در ابتدا دو تن از صحابه معروف که نامشان در تاریخ ثبت شده است، نظر دادند که ما آمادگی جنگیدن با آنان را نداریم. در این حال، مقداد برخاست و گفت: ما مانند اصحاب موسی نیستیم. بلکه حاضریم در رکاب شما بجنگیم. پیامبرصلی الله علیه وآله از شنیدن سخنان مقداد خوشحال شد و در حقّ او دعا کرد.

## صفوف حقّ و باطل روبرو می شوند

برای نخستین بار صفوف حقّ و باطل در «وادی بدر» با یکدیگر روبرو شدند. نفرات سپاه حقّ، از سیصد و سیزده نفر تجاوز نمی کرد، در صورتی که ارتش باطل سه برابر آنها بود. تجهیزات مسلمانان از هر نظر کامل نبود و وسایل حمل و نقل آنها در حدود هفتاد شتر و چند رأس اسب بود، در حالی که دشمن با تمام قوا و نیرو برای کوبیدن اسلام آماده شده بود.

روش دیرینه اعراب در آغاز جنگ، نبرد تن به تن بود. سپس حمله عمومی آغاز می شد. پس از کشته شدن «اسود مخزومی» سه نفر از دلاوران نامی قریش از صفوف قریش بیرون آمدند و مبارز طلبیدند، این سه نفر عبارت بودند از: «عتبه»، و برادر او«شیبه»، فرزندان«ربیعه»و فرزند عتبه

«ولید» و هر سه نفر غرق سلاح بودند. در وسط میدان غرش کنان اسب دوانیده هماورد طلبیدند.

سه جوان رشید از جوانان انصار به نامهای: «عوف» «معوذ» «عبداللّه رواحه» برای نبرد با آنان از صفوف مسلمانان بیرون آمدند. «عتبه» وقتی دانست که آنان از جوانان مدینه هستند، گفت: ما با شما کاری نداریم. سپس یک نفر فریاد زد: محمّد! کسانی که از اقوام ما و هم شأن ما هستند، آنها را به سوی ما بفرست.

رسول خداصلی الله علیه وآله به «عبیده» و «حمزه» و «علی» رو کرد و فرمود: برخیزید! سه افسر دلاور سر و صورت پوشانیده روانه رزمگاه شدند، هر سه نفر خود را معرّفی کردند، «عتبه» هر سه نفر را برای مبارزه پذیرفت و گفت: شما هم شأن ما هستید.

در مرحله نبرد تن به تن دلاوران قریش مغلوب شدند و به دنبال آن، سپاه مکّه حمله عمومی را آغاز کردند، ولی بر خلاف پیش بینی ها، در این مرحله نیز مسلمانان پیروز شدند.

در این نبرد، چهارده نفر از مسلمانان شهید و هفتاد نفر از قریش کشته و هفتاد نفر اسیر گشتند که از سران آنها: نضر حارث، عقبه معیط، ابو غره، سهیل عمرو، عبار، ابوالعاص (داماد پیامبر) بودند.

## دفاع در احد

یک سال بعد، مکّیان، لشگری آراستند تا با ریشه کن کردن اسلام، انتقام شکست ناباورانه خود را در جنگ بدر بازستانند. بامداد روز هفتم شوال سال سوم هجرت، نیروهای اسلام در برابر نیروهای مهاجم و متجاوز قریش صف آرایی کردند. ارتش توحید، نقطه ای را اردوگاه قرار داد که از پشت سر به یک مانع و حافظ طبیعی یعنی «کوه احد» محدود می گشت، ولی در وسط کوه احد شکاف و بریدگی خاصی بود، که احتمال می رفت لشکر دشمن، کوه احد را دور بزنند و از وسط آن شکاف، در پشت اردوگاه اسلام ظاهر گردد و از عقب جبهه، مسلمانان را مورد حمله قرار دهند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله برای دفع این خطر دو دسته تیر انداز را روی تپّه ای مستقر ساخت و به فرمانده آنها «عبداللّه جبیر» چنین خطاب کرد: شما با پرتاب کردن تیر، دشمن را برانید، نگذارید از پشت سر وارد جبهه گردند و ما را غافلگیر سازند، ما نیز چه در نبرد غالب باشیم یا مغلوب، شما این نقطه را خالی نگذارید.

نبرد آغاز گشت، ابن هشام در سیره خود می نویسد: جنگ به وسیله ابو عامر که از فراریان مدینه بود، آغاز گردید. او از قبیله اوس بود، ولی بر اثر مخالفت با اسلام از مدینه به مکّه پناهنده شده بود و پانزده نفر از اوسیان با وی همراه بودند. او تصوّر می کرد که اگر «اوسیان» او را ببینند، دست از یاری پیامبر برمی دارند و لذا در این راه پیشقدم شد. ولی وقتی با مسلمانان

روبرو گردید، با طعن و بدگویی ایشان مواجه شد و پس از جنگ، مختصری از جبهه دوری گزید. فداکاری چند سرباز در نبرد احد میان تاریخ نویسان مشهور و معروف است و فداکاری های علی علیه السلام در میان آنها بیشتر شایسته تقدیر است.

ابن عبّاس می گوید: «همواره پرچمدار سپاه، از افراد ورزیده و با استقامت انتخاب می گردید و در نبرد احد، پرچم مهاجران در دست علی علیه السلام بود و به نقل بسیاری از مورّخان، پس از کشته شدن «مصعب بن عمیر» که پرچمدار مسلمانان بود، رسول خداصلی الله علیه وآله پرچم را به دست علی علیه السلام داد، و علّت اینکه نخست مصعب حامل پرچم بود، شاید این بوده که وی از قبیله بنی عبدالدّار بود و پرچمداران قریش نیز از این قبیله بودند.»

چیزی نگذشت که در پرتو جانبازی سرداران رشید اسلام، مانند علی علیه السلام، حمزه، ابودجانه و زبیر، لشگر قریش شکت خورده و با فضاحت عجیبی پا به فرار گذاردند و افتخاری بر افتخارات سربازان اسلام افزوده شد.

لحظه ای که ارتش قریش سلاح و متاع خود را در میدان به زمین گذارد و برای حفظ جان خود از همه چیز صرفنظر نموده و پا به فرار گذاشتند، گروه انگشت شماری از افسران ارشد اسلام که بیعت خود را بر اساس بذل جان نهاده بودند، به تعقیب دشمن در خارج از میدان نبرد پرداختند، ولی اکثریت آنها، از تعقیب دشمن صرف نظر نموده و سلاح به زمین نهاده و به

گردآوری غنایم مشغول شدند و به گمان خود کار را پایان یافته تصوّر کردند.

نگهبانـان درّه پشت جبهه، فرصت را مغتنم شـمرده بـا خود گفتنـد: توقّف مـا در اینجـا بی جـاست، مـا نیز در گردآوری غنـایم شرکت کنیم. فرمانـده آنها گفت: رسول خداصـلی الله علیه وآله دسـتور داده است که ما این مکان راترک نکنیم، خواه ارتش اسـلام غالب باشد یا مغلوب. اکثر نگهبانان تیرانداز، در برابر دستور فرمانده خود مقاومت کرده و گفتند: توقّف ما در اینجا بی ثمر است و منظور پیـامبر جز این نبوده که مـا در حـال جنـگ این درّه را نگهبانی کنیم و اکنون نبرد پایان یافته است. بر اساس این تحلیل باطل، چهل تن از جایگاه نگهبانی فرود آمدند و جز ده نفر در آنجا باقی نماندند.

خالـد بن ولیـد که قهرمان شـجاع و جنگ آزموده آنان بود، از آغاز نبرد می دانست که دهانه دهلیز کلید پیروزی شان است و چنـد بـار اراده کرد که از آنجـا وارد پشت جبهه جنـگ شود؛ ولی بـا تیرانـدازان روبرو گردیـد. این بـار از کمی افراد نگهبـان اسـتفاده کرد و سربازان خود را به پشت سر نیروهای اسلام رهبری نمود و با یک حمله دورانی، توأم با غافلگیری، در پشت سر مسـلمانان ظاهر گردید. مقاومت گروه کمی که روی تپّه مسـتقرّ بودند، سودی نبخشید؛ حتّی تمام آن ده نفر، پس از فداکاری های زیاد، به وسـیله سربازان خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل کشته شدند. چیزی نگذشت که مسلمانان غیر مسلّح و غفلت زده از پشت سر، زیر حمله سخت دشمن مسلّح قرار گرفتند.

ص:۴۱

خالد، پس از آنکه نقطه حسّاس را تصرّف کرد، ارتش شکست خورده قریش را که در حال فرار بودند، برای همکاری دعوت نمود و با فریادها و نعره های زیاد، روح مقاومت و استقامت قریش را تقویت کرد. چیزی نگذشت که بر اثر از هم پاشیدگی صفوف مسلمانان، ارتش قریش، سربازان اسلام را احاطه کرده و مجدداً جنگ و نبرد میان آنان آغاز گردید.

## خبر کشته شدن پیامبر

«لیثی» رزمنده شجاع قریش، به پرچمدار رشید اسلام «مصعب بن عمیر» حمله کرد و پس از ضربات زیادی که میان آنها ردّ و بدل شد، پرچمدار اسلام کشته شد. از آنجا که صورت سربازان اسلام پوشیده بود، وی به گمان اینکه مقتول، پیامبر اسلام است، بی اختیار فریاد زد: «ألا قَدْ قُتِلَ مُحَمّد»، هان ای مردم! محمّد کشته شد. این خبر دروغ، دهان به دهان میان ارتش قریش و سپاه اسلام انتشار یافت و سران قریش به قدری خوشحال شدند که صدای آنها در سر تا سر میدان طنین انداز گشت، و همه فریاد می زدند: ألا قَدْ قُتِلَ مُحَمّد.

انتشار این خبر بی اساس، باعث جرأت دشمن گردید و لشکر قریش موج آسا به حرکت در آمد، این خبر به همان اندازه که در تقویت روحیه لشکر دشمن تأثیر گذاشت، چند برابر آن، روحیه مجاهدان اسلام را تضعیف نمود. به طوری که اکثریت قابل ملاحظه ای از مسلمانان دست از

ص:۴۲

جنگ کشیده و به کوه ها پناه بردند و جز گروه انگشت شماری در میدان باقی نماندند. ولی فداکاریهای همین گروه اندک، موجب نجات جان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله شد.

در این جنگ، هفتاد تن از مسلمانان به شهادت رسیدند که در رأس آنها عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، حضرت حمزه سیدالشهدا بود. وی به تحریک هند همسر ابوسفیان به دست غلامی به نام وحشی کشته شد. پس از پایان جنگ، هند بدن حمزه را تکّه تکّه کرده، جگر او را به دندان گرفت.

## غزوه احزاب

دو سال بعد از واقعه احد، نیروهای مشرک عرب و یهود در نبرد بر ضدّ اسلام بسیج شدند و با تشکیل دادن اتّحادیه نظامی نیرومندی، قریب به یک ماه، مدینه را محاصره کردند. از آنجا که در این غزوه، احزاب و دسته های مختلفی شرکت داشتند، و مسلمانان برای جلوگیری از پیشروی دشمن، اطراف مدینه را به صورت خندق در آورده بودند، این غزوه را، جنگ «احزاب» و گاهی جنگ «خندق» نیز می نامند.

آتش افروزان این جنگ، سران یهود «بنی النضیر» و گروهی از «بنی وائل» بودند. ضربت محکمی که یهودان «بنی النضیر» از مسلمانان خورده بودند و به اجبار مدینه را ترک کرده و در خیبر مسکن گزیده بودند، موجب شد که نقشه دقیقی برای برانداختن اساس اسلام بریزند و به راستی، نقشه

عجیبی کشیده، مسلمانان را با دسته های گوناگونی روبرو ساختند که در طول تاریخ عرب بی سابقه بود. در این نقشه، گروه های بیشمار اعراب، از کمک های مالی و اقتصادی یهودیان برخوردار بوده و همه گونه وسایل جنگی را برای ارتش مخالف اسلام فراهم ساختند.

همان طور که گفته شد، مسلمانان با حفر خندقی در اطراف مدینه، جلوی تهاجم سپاه دشمن را گرفتند. مشرکان که با مشکل جدیدی رو به رو شده بودند، تصمیم گرفتند مدینه را محاصره کرده تا مسلمین تسلیم شوند. در طول این مدّت، روزی چند تن از دلاوران سپاه شرک از خندق عبور کرده، مبارز می طلبیدند. مشهورترین این افراد، «عمرو بن عبدود» بود که در میان اعراب به شجاعت و شهامت معروف بود. در لشگر اسلام در برابر رجزخوانی های او کسی جز امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر به پاسخ گویی نشد.

هنگامی که قهرمان سپاه اسلام و پهلوان نامی سپاه شرک در برابر هم قرار گرفتند، پیامبر جمله تاریخی خود را فرمود: «برز الإیمان کلّه إلی الشرک کلّه» تمام ایمان در برابر تمام شرک قرار گرفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدا عمرو را به اسلام دعوت کرد، ولی وی نپذیرفت و جنگ آغاز شد. اگر چه عمرو توانست ضربتی بر سر علی علیه السلام وارد آورد، ولی در نهایت مغلوب شد و به خاک افتاد. قهرمانان دیگر سپاه کفر، وقتی این صحنه را دیدند، فرار را بر قرار ترجیح دادند و بدین ترتیب افتخار بزرگی بر افتخارات لشکر اسلام افزوده شد.

ص:۴۴

به تدریج روحیه مشرکان تضعیف و بین آنان تفرقه ایجاد شد و گروه های تشکیل دهنده سپاه کفر پراکنده شدند و محاصره پایان یافت. پس از پایان غائله، پیامبر به سراغ پیمان شکنان یهود رفت و آنان را به سزای کارشان رساند.

### یک سفر مذهبی و سیاسی

سال ششم هجرت، با حوادث تلخ و شیرین خود در حال سپری شدن بود که ناگهان پیامبر در رؤیای شیرینی دید که مسلمانان در «مسجد الحرام» مشغول انجام فرایض حجّ هستند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خواب خود را برای یاران خویش تعریف کرد و فرمود: به زودی به آرزوی خود خواهید رسید. چیزی نگذشت که به مسلمانان دستور داد که آماده سفر حجّ شوند و از قبایل مجاور که هنوز به حال شرک باقی بودند، دعوت نمود که امسال با مسلمانان همسفر شوند و در تمام نقاط عربستان انتشار داد که مسلمانان در ماه «ذی القعده» به سوی مکّه حرکت می کنند.

پیامبرصلی الله علیه وآله جوانب موضوع را بررسی نمود و دستور حرکت داد و با هزار و چهار صد و یا هزار و ششصد و یا هزار و هشتصد نفر در نقطه ای به نام «ذو الحلیفه» احرام بست. هفتاد شتر برای قربانی تعیین نموده، آنها را نشانه گذاری کرد و بدین وسیله هدف خود را از این سفر آشکار ساخت که فقط قصد انجام حجّ را دارد.

ص:۴۵

در میان راه، قریش نمایندگان متعددی حضور پیامبر فرستادند تا هدف او را از این مسافرت به دست آورند. «بُدیل» خزاعی با چند تن از شخصیت های قبیله «خزاعه» به نمایندگی از جانب «قریش» با پیامبر تماس گرفتند، پیامبر به آنها فرمود: «من برای جنگ نیامده ام، آمده ام خانه خدا را زیارت کنم».

نمایندگان برگشتند و حقیقت را به گوش سران قریش رسانیدند. ولی سران قریش، سخنان آنها را نپذیرفتند و گفتند: «به خدا سوگند! ما نخواهیم گذارد او وارد مکّه شود، هر چند برای زیارت خانه خدا آمده باشد».

مذاکرات متعدد مکّیان با پیامبر سبب شد که یک قرارداد کلّی و وسیعی میان مسلمانان و قریش بسته شود. سهیل، نماینده مشرکان در شرایط و خصوصیات پیمان، فوق العاده سختگیری می کرد و گاهی کار به جایی می رسید که نزدیک بود رشته مذاکرات صلح پاره شود، ولی از آنجا که طرفین به صلح و مسالمت علاقمند بودند، دو مرتبه رشته سخن را به دست گرفته، در پیرامون آن سخن می گفتند.

طبق یکی از بندهای این پیمان که به صلح حدیبیه معروف شد، مسلمانان بایستی به مدینه بازمی گشتند و سال آینده برای انجام مناسک حجّ عازم مکّه شوند. در آینده معلوم شد که این حرکت پیامبر و صلح حدیبیه چه تأثیر مهمّی برای مسلمانان داشت.

ص:۴۶

## اعلام رسالت به جهان

پیمان «حدیبیه» خیال رسول خداصلی الله علیه وآله را از ناحیه جنوب (مکّه) آسوده ساخت و در پرتو این آرامش، گروهی از سران عرب به آیین اسلام گرویدند. در این هنگام، رهبر گرامی مسلمانان، فرصت را مغتنم شمرده، با زمامداران وقت و رؤسای قبایل و رهبران مذهبی مسیحی آن روز، باب مکاتبه را آغاز نمود و آیین خود را (که آن روز از دایره یک عقیده ساده گام فراتر نهاده و به صورت یک آیین جهانی در آمده بود و می توانست همه بشر را زیر پرچم توحید و تعالیم عالی اجتماعی و اخلاقی خود گرد آورد) به ملل زنده جهان آن روز عرضه داشت.

این نخستین گامی بود که پیامبرصلی الله علیه وآله پس از ۱۹ سال کشمکش با قریش برداشت و اگر دشمنان داخلی، او را با نبردهای خونین خود مشغول نمی ساختند، پیش از این، دست به دعوت ملل دور دست می زد، ولی حملات ناجوانمردانه عرب، او را مجبور ساخته بود که بیشترین وقت خود را به امر دفاع از حوزه اسلام صرف نماید.

پیامبرصلی الله علیه وآله دعوتنامه هایی را به سوی پادشاهان ایران، روم، مصر، حبشه، شام و یمامه فرستاد. عکس العمل آنها در مقابل این دعوت یکسان نبود. پادشاه حبشه اسلام آورد. در حالی که پادشاه ایران نامه پیامبرصلی الله علیه وآله را پاره کرد.

ص:۴۷

## کانون خطر یا دژ آهنین خیبر

از زمانی که ستاره فروزان اسلام در سرزمین «مدینه» درخشیدن گرفت، ملّت یهود بیش از قریش با پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و مسلمانان دشمنی نموده، با تمام دسیسه ها و قوا برای کوبیدن آن قیام کردند. یهودیانی که در مدینه و اطراف آن سکونت داشتند، به سرنوشت شومی که نتیجه مستقیم اعمال و حرکات ناشایسته خود آنها بود، دچار شدند. برخی از آنها اعدام و برخی مانند قبیله های «بنی قینقاع» و «بنی النضیر» از سرزمین مدینه رانده و در «خیبر» و «وادی القری سکونت گزیدند.

جلگه وسیع حاصلخیزی را که در شمال مدینه به فاصله سی و دو فرسنگی آن قرار دارد، «وادی خیبر» می نامند و پیش از بعثت پیامبر اسلام، ملّت یهود برای سکونت و حفاظت خویش در آن نقطه، دژهای هفتگانه محکمی ساخته بودند. از آنجا که آب و خاک این منطقه برای کشاورزی آمادگی کاملی داشت، ساکنان آنجا در امور زراعت و جمع آوری ثروت و تهیه سلاح و طرز دفاع، مهارت کاملی داشتند و آمار جمعیت آنها بالغ بر بیست هزار نفر بود و در میان آنها مردان جنگاور و دلیر فراوانی به چشم می خورد.

بزرگ ترین جرم یهودان خیبر، این بود که تمام قبایل عرب را برای کوبیدن حکومت اسلام تشویق کردند و سپاه شرک با کمک مالی یهودان

ص:۴۸

خیبر، در یک روز از نقاط مختلف عربستان حرکت کرده، خود را تا دیوار مدینه رسانیدند و در نتیجه جنگ احزاب که شرح آن را خواندید، به وجود آمد.

ناجوانمردی یهود خیبر که قبلاً مورد احترام مسلمانان بودند، پیامبر را بر آن داشت که این کانون را از بین ببرد و همه آنها را خلع سلاح کند. زیرا هیچ بعید نبود این ملّت لجوج و ماجراجو، بار دیگر با صرف هزینه های سنگین، ملّت بت پرست اعراب را بر ضدّ مسلمانان برانگیزند و صحنه نبرد احزاب بار دیگر تکرار شود، به خصوص این که تعصّب یهود نسبت به آیین خود، بیش از علاقه مردم قریش به بت پرستی بود و برای همین تعصب کور بود که هزاران مشرک، اسلام می آوردند، ولی یک یهودی حاضر نبود دست از آیین خود بردارد.

عامل دیگری که پیامبر را مصمّم ساخت که قدرت خیبریان را در هم شکند و همه آنها را خلع سلاح نماید و حرکات آنان را زیر نظر افسران خویش قرار دهد، این بود که او با ملوك و سلاطین و رؤسای جهان مکاتبه نموده و همه آنها را با لحن قاطع به اسلام دعوت کرده بود، در غیر این صورت بعید نبود که ملّت یهود با کمک دو امپراتور کسری و قیصر، برای گرفتن انتقام، متّحد شده و نهضت اسلامی و جنبش های معنوی را در نطفه خفه سازند و یا خود امپراتوران را بر ضد اسلام بشورانند؛ چنانکه مشرکان را بر ضدّ اسلام جوان شورانیدند، به خصوص این که در آن زمان ملّت یهود

در جنگ های ایران و روم با یکی از دو امپراتور همکاری داشت.

بر همین اساس پیامبر لازم دید که هر چه زودتر این آتش فتنه را برای همیشه خاموش سازد. بنابراین بهترین موقعیت برای انجام این کار، همین زمان بود؛ زیرا خیال پیامبرصلی الله علیه وآله با بستن پیمان حدیبیه از ناحیه جنوب (قریش) آسوده گشت و می دانست که اگر دست به ترکیب تشکیلات یهود بزند، دست قریش به عنوان کمک به سوی یهود دراز نخواهد شد. پس، برای جلوگیری از کمک کردن سایر قبایل شمال، مانند تیره های «غطفان» که عامل همکار و دوست خیبریان در جنگ احزاب بودند، نقشه ای داشت که بعداً ذکر خواهیم کرد.

با فتح خیبر یکی از موانع عمده جلوی اسلام کنار رفت و افتخار عمده آن نیز نصیب امیرمؤمنان علیه السلام گشت.

### عمره قضاء

مسلمانان با امضای صلح «حدیبیه» می توانستند پس از یک سال از تاریخ قرارداد، وارد مکّه شوند و بعد از سه روز اقامت در مکّه و انجام اعمال «عمره»، شهر مکّه را ترک گویند و در این مدّت جز شمشیر که وسیله دفاع شخصی بود، نباید سلاح دیگری را به همراه همراه داشته باشند. یک سال از زمان قرارداد می گذشت و هنگام آن رسیده بود که مسلمانان از این پیمان بهره برداری نمایند و مسلمانان مهاجر که هفت سال از خانه و زندگی

خود دور بودند و برای حفظ آیین توحید، زندگی در سرزمین غربت را بر وطن ترجیح داده بودند، بار دیگر برای زیارت خانه خدا و دیدار بستگان و خویشاوندان و سرکشی به خانه و زندگی شان بشتابند. وقتی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله اعلام کرد که کسانی که در سال گذشته از زیارت خانه خدا محروم گردیدند، آماده سفر شوند، جنب و جوش بی سابقه ای در میان آنان به وجود آمد و اشک شوق در چشمهای آنها حلقه زد. اگر در سال گذشته هزار و سیصد نفر با پیامبر حرکت کرده بودند، سال بعد، آمار ملازمان خدمت آن حضرت، به دو هزار نفر رسید. در میان آنان شخصیت های بزرگی از مهاجر و انصار به چشم می خورد و در تمام نقاط، سایه به سایه پیامبر قدم بر می داشتند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله احرام بسته و دیگران نیز از وی پیروی نموده و «لبیک» گویان با لباس های احرام راه مکّه را پیش گرفتند. این کاروان چنان شکوه و جلالی داشت که توجّه مشرکان را جلب نمود و باعث شد مشرکان را به معنویت و حقیقت اسلام متوجّه سازد.

پیامبر بر روی همان شتری که قرار داشت، خانه خدا را طواف کرد، این بار به «ابن رواحه» دستور داد که این دعای خاص را با آهنگ خود تلاوت نماید و مردم نیز با او همصدا شوند و آن دعا عبارت بود از: «لا إله إلا اللّه وحده وحده، صدق وعده و نصر عبده و أعز جنده و هزم الأحزاب وحده»، یعنی خدایی جز او نیست، یگانه و بی همتاست، به وعده خود عمل نمود،

(وعـده داده بود که به زودی خانه خـدا را زیارت می نماییـد) بنـده خود را یاری نمود، سـپاه توحید را گرامی داشت، و حزب های کفر و شرک را به تنهایی در هم شکست.

آن روز تمام مراکز زیارتی و محلّ اعمال عمره از مسـجد و کعبه و صـفا و مروه، در اختیار مسـلمانان بود. این گونه شـعارهای گرم و داغ توحیـد، از نقطه ای که سالیان درازی مرکز شـرک و بت پرستی گردیـده بود، آن چنان ضـربات شـکننده روحی بر سران شرک و پیروان آنها وارد ساخت که پیروزی محمّد را بر سرتاسر عربستان محقّق و قطعی نمود.

هنگام ظهر، پیامبر و مسـلمانان باید فریضه الهی را در مسـجد با حالت دسـته جمعی انجام دهند. «بلال حبشی» که مدّتها در این شهر به جرم گرویدن به آیین توحید، مورد شـکنجه قرار گرفته بود، به فرمان پیامبرصـلی الله علیه وآله به بالای بام کعبه رفت و در نقطه ای که شـهادت به یگانگی خـدا و گواهی به رسالت «محمّـد» بزرگ ترین جرم بود، دست ها را بر گوش خود نهاد و اذان را با آهنگ مخصوص خود ادا نمود. آهنگ وی و تصدیق هایی را که مسـلمانان پس از شـنیدن هر فصلی از اذان به زبان جاری می ساختند، به گوش بت پرسـتان و دشـمنان توحید رسید و آنها را چنان ناراحت و دگرگون می ساخت که صفوان بن امیه و خالد بن اسید گفتند: سپاس خدا را که پدران ما فوت کردند و صدای این غلام حبشی را نشنیدند. سهیل بن عمرو وقتی ندای تکبیر بلال را شنید، چهره خود را از ناراحتی پوشاند. آنان از آهنگ

و صـدای بلال چنـدان ناراحت نبودنـد، بلکه مضـمون های فصول اذان که نقطه مقابل عقایـد موروثی آنها بود، آنان را دچار شکنجه روحی می نمود.

پیامبرصـلی الله علیه وآله میان دو کوه «صـفا» و «مروه» مشغول سعی گردید، از آنجا که منافقان و بت پرستان انتشار داده بودند که آب و هوای تب خیز مدینه، مسـلمانان را از پای درآورده است، پیامبر در قسمتی از سعی خود «هروله» نمود و مسلمانان نیز از وی در این قسـمت پیروی نمودند. پس از فراغ از «سـعی» شتران را سـر بریدند و با کوتاه کردن موی سـر از حالت احرام در آمدند.

پیامبر دسـتور فرمود که دویست نفر به درّه «مرّ الظّهران» بروند و مراقب سـلاح و ذخایر نظامی شوند تا مأمورین قبلی وارد حرم شونـد و اعمـال عمره را انجـام دهنـد. وقتی اعمـال عمره به پایان رسـید، مهاجران به خانه های خود رفته، از خویشاونـدان خود تجدید دیدار نمودند و گروهی از «انصار» را به عنوان مهمان به خانه های خود بردند.

## خروج از مکّه

جلال و عظمت چشـمگیر اوضاع اسـلام و مسلمانان اثر عجیبی در روحیه مردم مکّه گذارد و آنان با روحیه ملّت مسلمان بیشتر آشـنا شدنـد. سـران شـرک احساس کردند که توقف پیامبر و یاران وی، روحیه همه اهالی مکّه را نسـبت به آیین بت پرستی و عداوت با آیین توحید تضعیف نموده

و رشته های محبّت و علاقه را میان طرفین به وجود آورده است. از این رو، پس از انقضای آخرین دقایق، نماینده قریش به نام «حویطب» خدمت پیامبرصلی الله علیه وآله رسید و گفت: مدّتی که در پیمان برای اقامت شما در مکّه پیش بینی شده است، سپری گردید، هر چه زودتر سرزمین ما را ترک کنید! برخی از یاران پیامبرصلی الله علیه وآله از صراحت گفتار نماینده قریش ناراحت شدند، ولی پیامبرصلی الله علیه وآله کسی نبود که در عمل به پیمان، سستی ورزد.

ندای کوچ به گوش مسلمانان رسید و همگی بلافاصله سرزمین حَرَم را ترک گفتند.

## نقض پیمان از طرف مشرکان

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در ماه «جمادی الاولی» سال هشتم، یک لشکر سه هزار نفری را به فرماندهی سه تن از افسران ارشد اسلام، به کرانه های شام برای سرکوبی عمّال روم که مبلّغان بی پناه اسلام را ناجوانمردانه کشته بودند، اعزام نمود. سپاه اسلام در این مأموریت اگر چه جان به سلامت بردند و فقط سه افسر و بیش از چند سرباز کشته ندادند، ولی با آن پیروزی که از مجاهدان اسلام مترقّب بود، باز نگشتند و عملیات آنها بی شباهت به «جنگ و گریز» نبود. انتشار این خبر در میان سران قریش، موجب جرأت و جسارت آنان گردید و تصوّر کردند که نیروی نظامی اسلام به ضعف و ناتوانی گراییده و مسلمانان روح سلحشوری شان را از دست داده اند، از

این رو تصمیم گرفتند که محیط صلح و آرامش را بر هم زنند.

نخست در میان قبیله «بنی بکر» اسلحه پخش کرده و آنان را تحریک نمودند که شبانه به قبیله «خزاعه» که با مسلمانان هم پیمان بودند، حمله برده و گروهی را کشته و دسته ای را اسیر سازند. حتّی به این اکتفا نکرده و دسته ای از قریش، شبانه در جنگ بر ضدّ «خزاعه» شرکت نمودند و بدین وسیله پیمان «حدیبیه» را زیر پا نهاده، صلح و آرامش دو ساله را به نبرد و خونریزی تبدیل کردند.

نتیجه این حمله شبانه، این بود که گروهی از این قبیله که در بستر خواب آرمیده و یا در حالت عبادت بودند را کشته و دسته ای را اسیر کردند و عدّه ای خانه و آشیانه را ترک گفته، به مکّه که سرزمین امنی برای اعراب به شمار می رفت، پناه بردند.

آوارگانی که به مکّه آمده بودند به خانه «بدیل بن ورقاء» رفته، سرگذشت جانگداز قبیله خویش را تشریح نمودند. ستمدیدگان خزاعه برای اینکه ندای مظلومیت خود را به گوش پیامبر برسانند، رییس قبیله خود «عمرو سالم» را خدمت پیامبرصلی الله علیه وآله فرستادند. او وارد مدینه شده، یکسره به مسجد آمده و در میان مردم ایستاد و اشعار جانسوزی را که حاکی از مظلومیت و استغاثه قبیله خزاعه بود، با آهنگ خاصّی قرائت کرد و پیامبر را به احترام آن پیمانی که با قبیله خزاعه بسته بود سوگند داد که او را دعوت به کمک و یاری مظلومان نماید.

چیزی نگذشت که «بدیل ورقاء» با گروهی از قبیله خزاعه برای استمداد، خدمت پیامبرصلی الله علیه وآله رسیدند و همکاری قریش را با بنی بکر در کوبیدن و کشتن جوانان خزاعه به عرض پیامبرصلی الله علیه وآله رسانیده و راه مکّه را پیش گرفتند.

مکیان از کار خویش سخت پشیمان شده و فهمیدند که دستاویز بدی به دست مسلمانان داده اند. آنان برای فرو نشانیدن خشم پیامبرصلی الله علیه وآله و تأیید و تحکیم پیمان حدیبیه و در واقع برای تمدید آن، پیشوای خود ابو سفیان را روانه «مدینه» نمودند تا به هر نحو ممکن سرپوشی بر پیمان شکنی و تعدیات خود بگذارند.

ابوسفیان با تنی چند از یاران رسول خداصلی الله علیه وآله تماس گرفته تا از طریق آنان بتواند بار دیگر با پیامبرصلی الله علیه وآله ارتباط بر قرار کند و به هدف خود نایل آید، ولی این تماسها سودی نبخشید. در پایان کار، به خانه امیرمؤمنان علی علیه السلام رفت و به او چنین گفت: نزدیک ترین فرد به من در این شهر شما هستی، زیرا پیوند نزدیکی از نظر نسب با من داری، لذا تقاضا دارم که درباره من پیش پیامبر شفاعت کنی! علی علیه السلام در پاسخ وی فرمود: ما هرگز در تصمیمی که پیامبر می گیرد، مداخله نخواهیم کرد.

او از علی علیه السلام مأیوس گردید، ولی متوجّه دختر پیامبرصلی الله علیه وآله حضرت زهراعلیها السلام شد و مشاهده کرد که «حسنین» در برابر او مشغول بازی هستند. وی برای تحریک عواطف حضرت زهراعلیها السلام به او چنین گفت: ای دختر

پیامبر! ممکن است به فرزندانت دستور دهی که مردم مکّه را پناه دهند و تا زمین و زمان باقی است، سرور عرب گردند.

حضرت زهراعلیها السلام که از اغراض ناپاك ابوسفیان آگاه بود، فوراً در پاسخ گفت: این کار مربوط به پیامبرصلی الله علیه وآله است و فرزندان من فعلاً چنین موقعیتی را ندارند.

## فتح مبین

پیامبرصلی الله علیه وآله دستور آمادگی برای حرکت را به مسلمانان صادر کرد؛ ولی برای رعایت اصل غافلگیری تا لحظه فرمان حرکت، زمان و مسیر و مقصد حرکت، برای کسی روشن نبود. روز دهم ماه رمضان سال هشتم هجرت فرمان حرکت صادر گردید.

قریش که مقاومت در برابر سپاه عظیم مسلمین را بی فایده می دانست، بدون درگیری تسلیم شد. ابوسفیان اظهار اسلام کرد و با فتح مکّه، کعبه از وجود بت ها پاك گردید.

## حجّه الوداع

حجّه الوداع(۱)پیامبر خداصلی الله علیه وآله، در سال دهم هجرت، از طرف خدا مأموریت یافت که در آن سال، شخصاً در مراسم حجّ شرکت نماید و عملاً مردم را به تکالیف خود

ص:۵۷

---

۱- ۴. در برخی از کتاب های تاریخی این حجّ به حجه البلاغ معروف و آن هم به جهت فرمان خدا و ابلاغ مهمّ ترین پیام الهی در مورد ولایت و جانشینی بود.

آشنا سازد و حدود «عرفات» و «منی» و موقع کوچ از آنها را به مردم تعلیم دهد. این سفر، بیش از آنکه جنبه سیاسی و اجتماعی داشته باشد، جنبه تعلیمی داشت.

پیامبرصلی الله علیه وآله در یازدهمین ماه اسلامی (ذی القعده) دستور داد که در شهر و در میان قبایل اعلام کنند که رسول خداصلی الله علیه وآله امسال عازم زیارت خانه خداست. این اطلاعیه، نیروی شوق و علاقه را در دل گروه عظیمی از مسلمانان برانگیخت و هزاران نفر در اطراف مدینه خیمه زدند و همگی در انتظار حرکت پیامبرصلی الله علیه وآله بودند.

پیامبرصلی الله علیه وآله در بیست و ششم ذی القعده، «ابودجانه» را جانشین خود در مدینه قرار داد و در حالی که بیش از شصت قربانی همراه داشت، به سوی مکّه حرکت نمود. وقتی به «ذی الحلیفه» رسید، با پوشیدن دو پارچه ساده از «مسجد شجره» احرام بست و هنگام بستن احرام، دعای معروف احرام را که «لبیک» و پاسخ به ندای ابراهیم است، قرائت نمود.

مراسم حجّ پایان یافت، مسلمانان اعمال حجّ را از پیامبر عالیقدر اسلام آموختند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تصمیم گرفت که مکّه را به عزم مدینه ترک گوید، فرمان حرکت صادر گردید، هنگامی که کاروان به سرزمین «رابغ» که در سه میلی «جحفه» قرار دارد، رسید، امین وحی در نقطه ای به نام «غدیر خم» فرود آمد و او را به آیه زیر مورد خطاب قرار داد: «یا أَیها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یعْصِمُکَ مِنَ

النّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يهْدِی الْقَوْمَ الْكافِرِينَ»(۱) آنچه که از طرف خدا فرستاده شده به مردم ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی، رسالت خود را تکمیل نکرده ای.

لحن آیه حاکی است که خداوند انجام یک امر مهمّی را به عهده پیامبرصلی الله علیه وآله گذارده است، چه امر مهمّی بالاتر از اینکه در برابر دیدگان صدها هزار نفر، علی علیه السلام را به مقام خلافت و وصایت و جانشینی خود نصب کند.

دستور توقّف صادر شد، کسانی که جلو کاروان بودند، از حرکت باز ایستادند و آنها که عقب کاروان بودند، به آنها پیوستند. هنگام ظهر هوا به شدّت گرم بود، مردم قسمتی از ردای خود را به سر و قسمتی را زیر پا می افکندند و برای پیامبرصلی الله علیه وآله سایبانی درست کردند.

پیامبرصلی الله علیه وآله نماز ظهر را با جماعت خواند، سپس در حالی که جمعیت حلقه وار دور او را گرفته بودند، بر روی نقطه بلندی که از جهاز شتر ترتیب داده بودند، قرار گرفت و با صدای بلند و رسا خطبه ای به شرح زیر خواند:

حمد و ثنا مخصوص خداست، از او یاری می طلبیم و به او ایمان داریم و بر او توکّل می کنیم، از بدی ها و اعمال ناشایست خود به او پناه می بریم، خدایی که جز او هادی و راهنما نیست، هر کسی را که هدایت نمود، گمراه کننده ای برای او نخواهد بود.

گواهی می دهم که جز او معبودی نیست و محمّد بنده او و پیامبر اوست.

هان ای مردم! نزدیک است که دعوت حق را لبیک بگویم و از میان شما بروم، من مسئوولم و شما نیز مسئول هستید، درباره من چه فکر می کنید؟!

ص:۵۹

---

۱- ۵. سوره مائده، آیه ۶۷.

در این موقع صـدای جمعیت به تصـدیق بلنـد شـد و گفتنـد: مـا گواهی می دهیم که تو رسالت خود را انجام دادی و کوشـش نمودی، خدا تو را پاداش نیک دهد!

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: آیا گواهی می دهید که معبود جهان یکی است و محمّد بنده خدا و پیامبر او می باشد و بهشت و دوزخ و زندگی جاویدان در سرای دیگر مورد تردید نیست؟

همگی گفتند: آری گواهی می دهیم.

سپس فرمود: «ای مردم! من دو چیز نفیس و گرانمـایه را در میـان شـما به امانت می گـذارم، چگونه با دو یادگار من رفتار می نمایید؟!

در این زمان یک نفر برخاست و با صدای بلند گفت: منظور از این دو چیز نفیس چیست؟!

پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمـود: یکی کتـاب خـدا که یـک جـانب آن در دست خـدا و جـانب دیگر آن در دست شـماست و دیگری عترت و اهـل بیت من! خداونـد به من خبر داده که این دو یادگـار، هرگز از هم جـدا نخواهنـد شـد. هـان ای مردم! بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید و در عمل به هر دو، کوتاهی نورزید که هلاک می شوید.

بعـد دست علی علیه السـلام را گرفت و آن را بلنـد کرد و او را به همه مردم معرّفی نمود. سـپس فرمود: سـزاوارتر بر مؤمنان از خود آنها کیست؟

همگی گفتند: خدا و پیامبر او داناترند.

ص:۶۰

پیامبر فرمود: خدا مولای من و من مولای مؤمنان هستم و من بر آنها از خودشان اولی و سزاوارترم. هان ای مردم! «من کنت مولاه فهذا علی مولاه. اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه و أحبّ من أحبّه و أبغض من أبغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و أدر الحق معه حیث دار»، هر کس را من مولایم، علی مولای اوست، خداوندا! کسانی که علی را دوست دارند، آنان را دوست بدار و کسانی که او را دشمن بدارند، دشمن دار. خدایا! یاران علی را یاری کن، دشمنان علی را خوار و ذلیل نما و او را محور حق قرار ده.

مردم! اکنون فرشته وحی نازل گردید و این آیه را آورد: «الْیوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیكُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِیناً»(۱) امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را یگانه آیین شما انتخاب کردم.

در این هنگام صدای تکبیر پیامبر بلند شد، سپس افزود: خدا را سپاسگزارم که آیین خود را کامل کرد و نعمت خود را به پایان رسانید و از وصایت و ولایت و جانشینی علی پس از من خشنود گشت.

سپس پیامبرصلی الله علیه وآله از نقطه مرتفع فرود آمد و به علی علیه السلام فرمود که در زیر خیمه ای بنشیند تا سران و شخصیت های بارز اسلام با علی مصافحه کرده و به او تبریک گویند. پیش از همه، شیخین به علی علیه السلام تبریک گفتند و او را مولای خود خواندند.

ص:۶۱

---

۱- ۶. سوره مائده، آیه ۳.

## وفات

اندکی پس از بازگشت از حجه الوداع، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به بستر بیماری رفتند. وی از فعالیت هایی که در خارج از خانه او برای قبضه کردن خلافت انجام می گرفت، آگاه بود. برای پیشگیری از انحراف مسأله خلافت از محور اصلی خود و جلوگیری از بروز اختلاف و دو دستگی، تصمیم گرفت که موقعیت خلافت امیرمؤمنان و اهل بیت خود را به طور کتبی تحکیم کرده، سندی زنده پیرامون موضوع خلافت به یادگار بگذارد. از این جهت روزی که سران صحابه برای عیادت آمده بودند، رو به آنان نمود و فرمود: کاغذ و دواتی برای من بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من گمراه نشوید.

در این لحظه یکی از حاضران سکوت مجلس را شکست و گفت: بیماری بر پیامبر غلبه کرده، قرآن پیش شماست، کتاب آسمانی برای ما کافی است.

نظر وی مورد گفتگو قرار گرفت. گروهی با وی مخالفت کرده، گفتند: حتماً باید دستور پیامبر اجرا گردد. بروید قلم و کاغذی بیاورید تا آنچه مورد نظر ایشان است، نوشته شود، ولی برخی جانب دیگری را گرفتند و از آوردن قلم و دوات جلوگیری کردند.

پیامبر از اختلاف و سخنان جسارت آمیز آنان سخت ناراحت شد و گفت: برخیزید و خانه را ترک کنید!

گذشته از این مخالفت سرسختانه، کسی که بلافاصله پس از در گذشت پیامبر، در سقیفه بنی ساعده شورای خلافت تشکیل داد و رفیق دیرینه خود

را بـا وضع خاصـی برای خلافـت کاندیـدا کرد و او نیز پـاداش خـدمت وی را، هنگام مرگ به طور نقـد پرداخت نمود و او را برخلاف تمـام اصول برای خلافت تعیین کرد، گواه براین است که قرائنی در مجلس و گفتار پیامبر وجود داشت که حاکی از این بود که پیامبرصـلی الله علیه وآله می خواهد مطلبی درباره خلافت و زمامداری مسـلمین املا کند و لذا سرسختانه با آوردن قلم و کاغذ، مخالفت ورزید و گرنه جهت نداشت تا این حدّ پافشاری کند.

رسول خداصـلی الله علیه وآله در آخرین لحظات زنـدگی، چشـمان خود را باز کرد و گفت: برادرم را صـدا بزنیـد تا بیایـد در کنار بستر من بنشـیند. همه فهمیدند، مقصود پیامبرصـلی الله علیه وآله جز علی علیه السلام، کسی دیگر نیست. علی علیه السلام در کنار بستر وی نشـست، ولی احساس کرد که پیامبرصـلی الله علیه وآله می خواهد از بستر برخیزد، علی علیه السـلام پیامبر را از بستر بلند نمود و به سینه خود تکیه داد. چیزی نگذشت که علایم احتضار در وجود شریف او پدید آمد.

ابن عبّاس می گوید: پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله در حالی که سرش در آغوش علی علیه السلام بود، جان سپرد.

شخصی به ابن عبّاس گفت: عایشه مدّعی است که سر پیامبر بر سینه او بود که جان سپرد.

ابن عبّاس نقـل عـایشه را تکـذیب کرد و گفت: پیـامبر در آغوش علی علیه السـلام جـان سپرد و علی و برادر من «فضل» او را غسل دادند.

امیرمؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه های خود به این مطلب تصریح کرده

می فرماید: «وَلَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَ سلَّم وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَی صَدْرِی. وَلَقَدْ سَالَتْ نَفْسُهُ فِی کَفِّی، فَأَمْرَرْتُهَا عَلَی وَجْهِی. وَلَقَدْ وُلِّیتُ غُسْلَهُ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسلَّم وَالْمَلَائِکه أَعْوَانِی...».(۱)

«و لقد قبض رسول اللّه و إن رأسه لعلی صدری... و لقد ولیت غسله و الملائکه أعوانی» رسول خداصلی الله علیه وآله در حالی که سر او بر سینه من بود قبض روح شد. من او را در حالی که فرشتگان مرا یاری و کمک می کردند، غسل دادم.

گروهی از محدّثان نقل می کنند که آخرین جمله ای که پیامبر در آخرین لحظات زندگی خود فرمود، جمله: «لا، مع الرفیق الأعلی» بوده است. گویا فرشته وحی، او را در موقع قبض روح مخیر ساخته است که بهبودی یابد و بار دیگر به این جهان بازگردد و یا پیک الهی روح او را قبض نماید و به سرای دیگر بشتابد. پیامبرصلی الله علیه وآله این جمله را فرمود و دیدگان را فرو بست.

### تاریخ وفات

روح مقدّس و بزرگ آن سفیر الهی، در روز دوشنبه ۲۸ ماه صفر، سال یازدهم هجری، به آشیان خلد پرواز نمود. پارچه یمنی بر روی جسد مطهّر آن حضرت افکندند و برای مدّت کوتاهی در گوشه اتاق گذاردند. شیون زنان و گریه نزدیکان پیامبرصلی الله علیه وآله، مردم بیرون را مطمئن ساخت که پیامبر گرامی اسلام درگذشته است. و چیزی نگذشت که خبر رحلت وی در سر تا سر جهان انتشار یافت.



---

۱- ۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷، فی عزاء النبی.

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹